

رند در دیوان حافظ

دکتر حسین وحیدی

عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند
وین همه منصب از آن حور پیروش دارم
من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کم تر کنم
من رند و عاشق، آن گاه توبه؟
استغفرالله استغفرالله
کجا یابم وصال چون تو شاهی
من بدم نام رند لایبالی
با آن چه در این سروده‌ها خواندیم و در دیگر سروده‌های حافظ که
واژه‌ی «رند» آورده شده است، به راستی در سروده‌های حافظ رند چه
درون مایه‌ی دارد و رند چه کسی ست و چه ویژگی‌هایی دارد که حافظ
درباره‌ی او این چنین سخن گفته است؟

ریشه‌ی واژه‌ی رند

ریشه‌ی واژه‌ی «رند» را می‌توان واژه‌ی اوستایی «رتو» دانست.
معنی واژه‌ی «رتو» در زبان اوستایی چنین است: رتو، کس راست، رده،
سرور، رهبر، سر، پیشوا، پیشوای مینوی.^۲

معنی واژه‌ی رند

رند، پهلوی رندک ۱- زیرک، حیل‌گر، محیل؛ ۲- لاقید، لایبالی،
آن که پای بند آداب و رسوم عمومی و اجتماعی نباشد؛ ۳- آن که ظاهر
خود را در ملامت دارد و باطنش سالم باشد.
آن که شراب نیستی دهد و نقد هستی سالک ستاند. آن که از
اوصاف و نعوت احکام و کثرات و تعینات مبرا گشته همه برنده‌ی
محو و فنا را از خود دور ساخته و تقید به هیچ قید ندارد به جز الله.
باریک‌بیان: کسانی که دقیقه‌ی از دقایق تحقیقات را فرو
نگذارند.^۳

رند، گالیه‌های هازمانی (اجتماعی)

رند در سروده‌های حافظ کیست و چه پایگاهی دارد؟ با به
دیده‌آوردن زمان حافظ و آن چه در زمان حافظ می‌گذشته و آن چه در
سروده‌های حافظ آمده، رند را در سروده‌ها و دیوان حافظ می‌توان
«گالیه‌های هازمانی» دانست.

□ از واژه‌هایی که در سروده‌های حافظ بسیار آورده شده، واژه‌ی
«رند» است با درون مایه‌ی بس ژرف. در آغاز، برخی از این سروده‌ها
که در آن‌ها واژه‌ی «رند» آمده آورده می‌شود:

خوش وقت رند مست که دنیا و آخرت
بر باد داد و هیچ غم بیش و کم نداشت
چه ملامت بود آن را که چو ما باده خورد
این نه عیب است بر عاشق رند و نه خطاست
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز به دارالسلام رفت
میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز
وان کس که چو ما نیست در این شهر کدام است
حافظ چه شد ار عاشق و رندست و نظرباز
بس طور عجب لازم ایام شباب است

صلاح و توبه و تقوی ز ما مچو حافظ
ز رند و عاشق و مجنون کسی نجست صلاح
چون من گدای بی‌نشان مشکل بود یاری چنان
سلطان کجا عیش نهان با رند بازاری کند
همت عالی‌طلب، جام مرصع گو مباش
رند را آب عنب یاقوت رمانی بود
من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه‌سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی‌گنه‌اند
من و صلاح و سلامت کس این گمان نبرد
که کس به رند خرابیات ظن آن نبرد
غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گدا صفتی کیمیاگری داند
ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
تسبیح شیخ و خرقة‌ی رند شراب‌خوار
قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشد
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه کار
کار ملک است آن که تدبیر و تامل بایش
مرا که از زر تمغاست ساز و برگ معاش
چرا ملامت رند شراب‌خواره کنم